رازی کبیر و بی مهری ها

صراف، ایرج

شد مبدّل آب این جو چند بار عکس ماه و عکس اختر برقرار

نگارنده در آخرین هفته‏های اقامت در خارج از کشور،به نوشته‏یی‏ پزشکی برخوردم که«رازی»دانشمند معروف ایرانی را«عرب»معرفی نموده‏ بود!البته می‏بایست همان زمان و با همان زبان،پاسخ می‏نوشتم.لکن‏ مساله‏ی کوچ دائم و آن هم پس از سال‏ها زندگی در غربت،آن‏قدر وقت‏گیر بود که مجال این کار را نیافتم و آن‏گاه اندیشیدم که بهتر است هم‏وطنان و خصوصا مسوولان نظام نیز بدان واقف شده و اعتراض در خور اهمیت مطلب‏ ابراز کنند.لذا به جهت تناسب موضوع،نوشته‏یی تهیه و به مجله‏ی علمی‏ نظام پزشکی ایران،ارائه دادم.خوشبختانه مسوول مربوطه نیز به عنوان‏ «ممیز مطالب»حساسیت لازم را داشت و به چاپ آن اقدام نمود.1

اما دیگر در جایی اعتراضی یا عکس‏العملی ندیدم و نشنیدم.

در حاشیه‏ی این عنوان باید از مطلبی یاد کنم که هرچند عنوانی دیگر دارد ولی به‏طور اصولی در همین مایه است و آن تحریف نام«کاسپی»یعنی‏ دریاچه‏ی بزرگ شمال ایران می‏باشد که متاسفانه تحت‏تاثیر غفلت به نام‏ «خزر»معروف شده است.طبق آن‏چه که نگارنده‏ی حقیر از نوشته‏های در دسترس خواندم،این‏که نام«کاسپی»در فهرست اغلب جهانگردان خارجی‏ آمده و از نظر ما توضیح در وجه تسمیه آن چنین است که در اصل باید«کاس‏ -پی»نوشته شود.چون «پی»یا«بیه»در محاوره‏ی قدیمی‏ «کاس»ها باید به معنی آب و رودخانه و توسعا«دریا»آمده باشد که سر هم‏ تعلق این دریا را به«کاس»ثابت می‏کند.قومی که در هزاره‏های‏ پیش منطقه‏ی وسیعی از خاک میهن ما را در تصرف داشتند.قومی که‏ کادوسان و امردان و شاید گیل‏ها را نیز در برمی‏گرفت.یادکار این نام گذاری‏ واژه‏های«بیه پس»و «بیه پیش»یعنی دو منطقه‏یی هست که در شرق و غرب سفید رود از قدیم باقی مانده و در تاریخ‏های مکتوب گیلان فراوان دیده‏ می‏شود.به‏هرحال نگارنده‏ی ناچیز باوجود فقر بضاعت در تحقیق و ادب، به ضرورت انجام وظیفه‏ی میهن-سکوت را جایزه ندانسته و سال‏ها پیش‏ به این مطلب اعتراض و به چاپ توضیحی(درجریده‏ی محلی)اقدام نمودم! البته در این مورد نیز تا مدتی بعید چیزی در جراید نخواندم.اما بالاخره، دوست محقق و دانشمند آقای سیدحسین موسوی،قاضی بازنشسته و وکیل‏ مبرز فعلی دادگستری که حضورش محفل انس دوستان بی‏شمار بوده است‏ به‏مناسبت و ضرورت،مجدد به همین توضیح و اعتراض اقدام نمود.حال از چه زمان نام«خزر»که به نوشته‏ی این فضلان قومی مهاجر(که آیین بهود داشتند)و ساکن شمال شرق این دریاچه بودند،موافق طبع ایرانیان قرار گرفته،به درستی اطلاع ندارم،این قدر گفته شده که نام دریای خزر در سده‏های 8-7 میلادی به میان آمده و ملهم از نام قبایل ترکی‏ست که در سده‏ی بازدهم به وسیله‏ی روس‏ها منقرض شدند.ژنرال سایکس نیز در تاریخ خود می‏نویسد:«نزد اروپاییان نام آن منتسب به کاسپی است و آن نام‏ طائفه‏یی بوده که در سواحل غربی آن سکونت داشتند.لکن ایرانی‏ها امروز آن را بحر خزر می‏نامند و این لفظ مربوط به دولت یا قلمرو طوائف«خزر» است که در اوایل قرون وسطی در طرف شمال آن موجود بوده...الخ».3

مع ذلک هنوز اصرار هست که این نام بی‏اعتبار پذیرفته شده بماند!؟

اما سبب اشاره‏ی من به رازی و تالی دیگر،بلکه محرک اصلی در این‏ نوشته تا حدّی به حافظ برمی‏گردد،که در فراخوان مقاله(شماره‏ی 35)قرار گذاشته:«ویژه‏نامه‏یی برای مولانا،نظامی،ابوریحان بیرونی،سهروردی، مسعود سعد سلمانی،ابن یمین،جامی،محمد بن جریر طبری،بیهقی‏ (مکرّر)،حافظ(مکرّر)،سعدی(مکرّر)،خواجو،صائب تبریزی،وحشی‏ بافقی،وصال شیرازی،رضا عباسی،میر عماد،کمال الملک و...»منتشر شود که ظاهرا اشتباهی سبب افتادن نام«رازی»و«فارابی»از فهرست شده باشد! زیرا که شک نیست که مدیر دانشمند حافظ همه‏ی دانشمندان کشور را به نام‏ و مشخصات می‏شناسد و در میزان طبقه‏بندی آن‏ها نیز مسلط است،پس‏ باید«اشتباهی»پیش آمده باشد،خصوصا این‏که«انا الحق»گوی سربداری‏ چون«سهروردی»در نخستین گزیده،آورده شده و لذا«رازی»هم به زعم‏ نگارنده می‏تواند پس از«و»ربط تصور شود!

اینک و در شرایطی که حافظ به ظاهر«گوشه»گزیده،البته توقع‏ اعتراض شدید به چنین«نامربوط»ها نمی‏رود،اما محض تذکر و یادآوری به‏ همه‏ی ادبا و نویسندگان و خصوصا محققینی که«حافظ مسلک»اند،شاید ضرورت داشته باشد که بگویم:«بیش از هر تحقیق در حال حاضر،مساله‏ی‏ حفظ و دفاع از هویت انسانی و ملی این آب و خاک لازم است.چون در عصر ما،نه تنها«سرقت ادبی»و علمی هست،بلکه«سرقت ادیب و دانشمند نیز چیز پوشیده‏یی نیست و حتا تحریف ملیت اشخاص و اماکن نیز از این آسیب‏ به دور نمانده است،چنان که نام عربی برای«خلیج فارس»که تا این اواخر بارها بر زبان رانده شد(که خوشبختانه،به موقع و به‏طور رسمی بدان پاسخ کافی‏ داده شد)،شاید هنوز چون آتش زیر خاکستر مانده و خاموش نشده باشد!

و این رازی،این اعجوبه‏ی قرن خود،انسان جامع العلم،چه‏گونه کسی‏ بود که جزو نام‏آوران تاریخ ذکر شد؟هرچند که در مجموعه رازی به نام پزشک‏ مشهور است،اما مطالعه‏ی آثار و حتا نگاه به فهرست آن جامعیت دانش رازی‏ را نشان می‏دهد.و جا دارد مختصری از زندگی‏اش ذکر شود،حتا اگر تکراری‏ به نظر آید.

ابوبکر،محمد بن زکریای رازی،اندیشمند،پزشک،موسیقی‏دان، فیلسوف،منجم و کیمیاگر بزرگ ایرانی،نامی مشهور در تاریخ علوم است و شهرت برون مرزی‏اش،به سبب آثار و تالیفات گران سنگ او جاودانه خواهد ماند.او که در سال 251 ه.در ری متولد شده بود،در سال 313 ه.در شصت‏ و دو سالگی در همان شهر فوت نمود.در بعضی از نوشته‏ها آمده که تا سی سالگی به تحصیل موسیقی پرداخت و آن‏گاه طب را از علی بن سهل بن‏ ربّان طبیب معتصم آموخت(که در این صورت باید او مدتی در بغداد تلمذ کرده باشد و شق ضعیف این‏که،طبیب نام برده آن زمان در ری می‏زیسته‏ است.)

ابو اسحق ابراهیم بن محمد معروف به غضنفر تبریزی در کتاب‏ المشاطه الرساله الفهرست وفات او را پنجم شعبان 313 نوشته و اضافه‏ می‏کند که سن او به سال قمری 62 سال و پنج روز به سال شمسی شصت‏ سال و دو ماه و یک روز بوده است.و هم او(غضنفر تبریزی)می‏نویسد: «زادگاه او ری بود و زاد روزش غرّه شعبان سال 272 بود.و از احوال او بر من‏ معلوم نشد جز این‏که او به«کیمیا»اشتغال ورزیده و چشم خود را ثابت و پذیرای آفات و عوارض گردانیده،ممارست با آتش و تندی بوهای تند چشم‏ او را به بیماری‏های سخت دچار ساخت که او را ناچار به درمان گردانید و همین حال او را به اشتغال به پزشکی کشانید.سپس او به ماورای پزشکی‏ که مناسب او نبود تجاوز کرد و در صناعت به پایه‏یی عالی رسید و شاهان‏ بزرگ نیازمند او گشتند و او را با احترام به حضور می‏طلبیدند...»البته از توضیح فوق مشکل می‏توان به راحتی گذشت،چون گرفتار بیماری‏ چشم‏شدن،نمی‏تواند کسی را به اشتغال به پزشکی بکشاند.الا این‏که کسی‏ از قبل یا پس از درمان به یادگیری این حرفه پرداخته باشد.و همین طور از جمله«ماورای پزشکی که مناسب او نبود»نیز چیزی دستگیر خواننده‏ نمی‏شود!اما به‏هرحال این‏ها موکداتی‏ست که به یادگار مانده و تحقیق در صحّت و سقم همه‏ی مطالب مزبور،خود زمانی دیگر را می‏طلبد.

قدر مسلّم این است که معروفیت عمده‏ی رازی در طب است.کتاب‏ تاریخ ادبیات در ایران در شرح حال اطبای بزرگ تاریخ ایران آثار او را چنین معرفی می‏کند.الحاوی،طب الملوک،؟من لایحضره الطبیب دفع‏ متضاد الاغذیة المدخل الصغیر الفصول الطب،طب منصوری یا کتاب‏ المنصوری...اما به احتمال زیاد نام سایر آثار پزشکی این دانشمند بزرگ تا «56»مجلد گویا در دسترس مولفین نبوده و معلوم هم نیست که نسخه‏یی‏ از همه‏ی این فهرست موجود باشد!

تاسف در این است که بعضی از نویسندگان خارجی نیز به او لقب‏ «جالینوس العرب»داده‏اند که آن هم جای اعتراض دارد.چون در مورد او به‏ وجه توسعه جالینوس شرق می‏توانسته برازنده باشد و نه ساخت ملیت‏ مجهولی که حتا به بهانه‏ی بزرگداشت،طرح آن از ناآگاهی حکایت دارد.

هم‏چنین تاسف بزرگ از آن است که آثار این دانشمند ایرانی نیز مانند بسیاری از تالیفات ارزشمند و قدیمی ما بیش‏تر به وسیله‏ی خارجی‏ها کشف‏ و معرفی شده‏اند.حال اگر نسخی هم از این دست در کتاب‏خانه‏های‏ شخصی و ایرانی موجود باشد،متاسفانه معرفی مناسبی از آن به عمل‏ نمی‏آید.مثلا یکی از این نوشته‏های رازی که نامش در فهرست فوق آمده‏ کتاب طب الملوک می‏باشد.جزوه‏یی کوچک با سی و هشت صفحه‏ی‏ نوزده سطری و قطع کوچک که نسخه‏ی خطی این جزوه در کتاب‏خانه‏ی‏ شادروان میرزا طاهر تنکابنی دیده شده است.4(از این کتاب در تعلیقات چهار مقاله‏ی عروضی سمرقندی،ص 403 نیز نام برده شده است.)شادروان‏ جهانگیر سرتیپ‏پور در توصیف جزوه‏ی مزبور می‏نویسد که محمد زکریای‏ رازی این کتاب را به نام علی وهسودان حاکم ری تالیف نمود.در معرفی علی‏ وهسودان نیز باید یادآور شد که او جزوه حکام مستقل گیلان بود و قلمرو حکومتی خود را تا شهر قدیمی و آباد ری توسعه داد و رازی این اثر خود را به نام او نوشت(چنان که طب المنصوری را هم به نام«منصور بن اسحاق‏ سامانی»در ده جزوه تالیف کرده است.)

همان‏طور که معروف است در صفحات قبل اشاره شد،در اواخر عمر چشمانش از بینایی افتاد که البته این مهم نمی‏توانست پوشیده بماند و شاگردانش که آن زمان در رشته‏های مختلف تبحر داشتند،جهت مداوای‏ استاد خود داوطلب شدند که به دو مورد اشاره می‏شود:

1-احتمال داده‏اند که یکی از این شاگردان همان ابن قارن رازی باشد که‏ ابن ابی اصیبعه داستانی درباره‏ی بیماری رازی از او نقل کرده است. (عیون الابنا،ص 418)و این اما بعید به نظر می‏آید،چون بنا به قول ابن عبری، رازی هنگام معالجه از او سوالاتی درباره‏ی طبقات چشم(تشریح!)کرده که‏ او نمی‏دانسته.سپس رازی گفته:کسی که آشنا به طبقات چشم نباشد، نمی‏تواند چشمان مرا درمان کند.(تاریخ مختصر الدول،ص 158/ص 116 فهرست‏ کتاب‏های رازی و نام‏های کتاب‏های بیرونی)و بنابراین از دمان سر باز زد.اهمیت این‏ یادآوری از آن جهت مهم است که نشان می‏دهد«علم تشریح»در عصر رازی اهمیت زیادی داشت و خود او نیز بدان تسلط کامل داشت که حتا در حین بیماری خود،احاطه بدان داشت.

2-یکی‏دیگر از شاگردانش که کتاب هدایه اخوینی را از جمله در مقوله‏ی تشریح چشم نگاشته است نیز در این مورد اقدام نمود و از طبرستان‏ به دیدن استاد شتافت.این کتاب دومین یا سومین اثر پارسی‏ست که در سده‏ی چهارم هجری(حدود سال 253 ه)توسط ابوبکر ربیع بن احمد الاخوینی البخاری،تالیف شده و به دست ما رسیده است.5این کتاب به نام‏ هدایة المتعلمین فی الطب معروف می‏باشد.یک نسخه‏ی خطی آن در کتاب‏خانه بادلیان آکسفورد(با تاریخ کتابت 478 ه ق.)موجود است و نیز دو نسخه‏ی دیگر،یکی در کتاب‏خانه‏ی فاتح استامبول و دومی در کتاب‏خانه‏ی ملی ملک در تهرن دیده شده است.(فیلم آن‏ها نیز به ترتیب‏ به شماره‏های 1234 و 1974 در کتاب‏خانه‏ی مرکزی دانشگاه تهران ثبت‏ شده است.همان)نظامی عروضی سمرقندی نیز در مقالت چهارم از کتاب‏ چهارمقاله آن را معرفی کرده و در عصر ما نیز نخستین بار استاد فقید مجتبی‏ مینوی آن را شناسانده،دکتر جلال متینی و دکتر محمود نجم آبادی در معرفی آن اقدام کرده‏اند؛گرچه به‏قول دکتر امامی میبدی«در هیچ ماخذ دیگری از آن یاد نشده است».همان

به‏هرحال شناخت این دانشمند که از شاگردان رازی کبیر بود،و در درمان بیماری‏های چشم شهرت داشت،بسیار مهم است،چون احتمال‏ می‏رود،همان شاگرد دیگر رازی باشد که پس از نابینا شدن استادش برای‏ درمان او شتافته و این مذاکرات بین آن‏ها صورت گرفته است:

«...رازی از کیفیت مداوای خود از او پرسش نمود و او چه‏گونگی درمان‏ را شرح داد.ابوبکر(رازی)گفت:من گواهی می‏دهم که تو در میان‏ چشم پزشکان یگانه و داناترین کس هستی،ولی می‏دانی که این امر(لابد نوع درمان مورد نظر!)دردهایی را در بر دارد که نفس بدان رنجه می‏شود و دارای شکنجه‏های دیرنده‏یی‏ست که آدمی را خسته می‏سازد و شاید که عمر سرآمده و مرگ نزدیک شده باشد،آن‏گاه برای هم‏چو منی زشت است که در بازمانده‏ی عمرش درد و رنج را بر راحت برگزیدند. پس بازگرد،در آن‏چه که نیّت و سعی کردی از تو سپاسگذارم».و جایزه‏ی فراوان به او داد.پس از آن روزگار درازی بر او نگذشت و در ری وفات‏ یافت.در پنجم شعبان سنه‏ی 313 و در آن وقت‏ سن او به سال قمری شصت و دو سال و پنج روز و به سال شمسی شصت سال و دو ماه و یک روز بود!

اصولا آثار رازی را در مجموع تا رقم تقریبی‏ 133 و بلکه بیش‏تر نوشته‏اند که متاسفانه‏ بیش‏ترین آن‏ها به وسیله‏ی خارجی‏ها معرفی‏ شده و ایرانیان را شاید هم دسترسی به همه‏ی‏ آن‏ها نیست.در عین حال نیز ممکن است‏ بعضی از این آثار در کتاب‏خانه‏های شخصی یا عمومی کشور موجود باشد که اهل تحقیق را از آن اطلاعی نیست.و چون هویت تاریخی ملت‏ ما را همین محدود نوشته هم می‏تواند اثرگذار معرفی کند،دریغ است که چنین میراث گران‏بها به سبب کم‏توجهی فراموش گردد!پس جا دارد که همکاران باذوق و نویسندگان صاحب همت‏ که اهلیت نیز دارند در ساعات فراغت خود به این‏ مهم(یعنی شناساندن نسخه‏هایی از این نوع، اگر دارند!)همت گماشته و در صورت تمایل‏ اطلاعات خود را در همین مجله منعکس نمایند تا«بانک اطلاعاتی»به حدّ لازم تکمیل گردد، چون فقط آن زمان با چنان«کتاب‏شناسی» جامع می‏توان راه‏های بررسی و تحقیق را به‏ شیوه‏ی علمی گشود و به غنای فرهنگی-ملی‏ کشور کمک نمود.

اهمیت زمان رازی در مایه‏ی پزشکی بدان‏ جهت است که«علم الابدان»با آموزش‏ تشریحی همراهی داشت،به خلاف دوره‏هایی‏ که به سبب ممنوعیت تشریح،دانش پایه‏ی‏ قیاس بر حیوانات بوده و در پاره‏یی موارد نیز پایه‏ و مایه حدس و گمان داشت و لذا اشتباهات‏ فاحش نادر نبود.به همین سبب نیز اورپایی‏ها، تاریخ طب آن دوره‏ی خود را دوران«بی‏تشریح» شناسانده و عصر کالبدشکافی خود را دوران«با تشریح بدنی»نامیده‏اند.7و میدانیم که تنها همین رشته از دانش چه تحولاتی شگرفی در «علم الابدان»پدید آورده است.

اما غیر از این‏ها،رازی به سبب عقاید شخصی چندان مورد علاقه‏ی گروهی نبود و شاید نظریات او جنبه‏ی سنت‏شکنی هم‏ داشت.چنان که از تقریرات غضنفر تبریزی به‏ ابوریحان بیرونی نیز مستفاد می‏شود:

«...و اگر بزرگداشت من تو را نمی‏بود چنین کاری نمی‏کردم(یعنی جمع‏آوری کتب‏ رازی و تحقیق در مورد آثار او)زیرا برانگیختن‏ دشمنی مخالفان در این کار است و آنان گمان‏ می‏برند که من از پیروان او هستم و جدایی‏ نمی‏نهم میان آن‏چه که با اجتهاد به صواب‏ کشیده می‏شود و میان آن‏چه هوی و فرط تعصب او،او را بدان متمایل کرده است.چندان‏ که به رسوایی افتاده است و در سخت‏دلی ارباب‏ دیانت،از اهمال و اعراض و اغفال بسنده نکرده‏ و بیاری ارواح سود و افاعیل شیاطین به قدح‏ دیانت مشغول گشته است و این او را وادار ساخته که به کتاب‏های مانی و یاران او راهنمایی گردد...».با این همه در رد مخالفین‏ رازی به طعنه می‏نویسد:«...پس پیوسته‏ می‏بینم کسی را که خاک پای خود را هموار نمی‏تواند بکند،می‏گوید:«رازی اموال و ابدان و ادیان مردم را فاسد ساخته است».او در قسمت‏ اول و پاره‏یی از قسمت آخر صادق است و لذا رد کردن او در قسمت پایین دشوار می‏نماید... و اما از قسمت پسین رهایی نیافتم،زیرا من‏ کتاب او را در علم الهی مطالعه کردم و او در آن‏ به آشکارا بر کتب مانی راه می‏نمود،خاصه‏ کتاب او که سفر الاسرار نام دارد.و خصوصیات دیگر که در شرایط خود جای بحث‏ و بررسی دارد.

پی‏نوشت‏ها

(1)-«آیا رازی دانشمند عرب بود؟»مجله‏ی علمی‏ نظام پزشکی،ایرج صراف،سال اول،شماره چهارم، شهریور 1349،ص 251.

(2)-کاسپی-پیله‏دریا،گیلان ما،سه‏شنبه 26 مرداد 1376،ایرج صراف.

(3)-ژنرال سرپرس سایکس،تاریخ ایران،ج 1،ص‏ 32،چاپ چهارم،ترجمه محمدتقی فخرداعی،گیلان، چاپ و انتشارات علمی،1362.

(4)-کتاب الخواص که با عنوان کتاب طب الملوکی‏ معروف می‏باشد،جهانگیر سرتیپ‏پور،پانویس صفحه‏ی‏ 99،نام‏ها و نام؟گیلان.

(5)-مجله‏ی نبض،شماره‏ی دوم،سال اول 1370،دکتر محمد علی امامی میبدی.

(6)-فهرست کتاب‏های رازی و نام‏های‏ کتاب‏های بیرونی،ص 18.

(7)-تاریخ تکامل جراحی،ایرج صراف،چاپ فارس، 1350،ص 24.

ای حُسنِ حَسَن، اَمن و امین همه دل‏ها

دکتر مصطفی شهرام

مدیر گران قدر ماهنامه‏ی وزین حافظ، جناب آقای پروفسور سید حسن امین‏ با درود بی‏پایان و آرزوی عمر پربرکت‏ برای جناب عالی،با توجه به‏ ماهنامه‏ی حافظ شماره‏ی 40،صفحه‏ی‏ 62[فردا خبری،ناگه،آید که امین مرد]، این غزل امیدبخش را از من بپذیرید.

ای کاش امین،تا به ابد زنده بماند تابنده و پوینده و پاینده بماند در راه ادب،خسته و فرسوده نگردد با شعر و غزل،شاد و برازنده بماند با عقل و درایت،قلم چابکِ حق‏گو از بهر وطن،چهره‏ی آینده بماند خواهم ز خداوند جهان،عمر درازش‏ صد سال دگر نیز،سراینده بماند شکر چو فشاند ز لب پرشکر خویش‏ امّید من آن است که پرخنده بماند خوشحالی یاران بود،آزادی حافظ بگذار که بدخواه،سرافکنده بماند آزادی ما گم شد و او در پی آن است‏ گم‏گشته‏ی ما جوید و جوینده بماند امید که این مهر درخشنده‏ی دانش‏ چون چهره‏ی خورشید درخشنده بماند ای حُسنِ حَسَن،اَمن و امین همه دل‏ها از عطر وطن جان تو،آکنده بماند ای مظهر امید همه مردم ایران‏ خصم تو پریشان و پراکنده بماند این گفته‏ی«شهرام»بُوَد در همه‏ی عمر ای کاش،امین،تا به ابد زنده بماند